

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

معنای «باء» در آیه شریفه «بأن الله هو الحق»

در این آیات پنجم تا هفتم از سوره مبارکه حج يك بحث كليدي و مهم وجود دارد و آن این است که آیا این آیه ششم و هفتم در مقام بیان سبب برای آن اموري است که در آیه پنجم آمده؟ در آیه پنجم خداوند تبارك و تعالی، هم مراحل خلقت انسان و هم مراحل خلقت نباتات را بیان می‌کند و بعد از ذکر این دو مطلب در آیه پنجم، خداوند می‌فرماید «ذلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» مشارالیه «ذلک» مطالبی است که در آیه پیشین آمده بود و آن خلقت انسان و گیاه بود.

وقتی به عبارات مفسرین مراجعه می‌شود بعضی‌ها به این نکته توجه نکرده‌اند هم سببیت و هم غایت معنا کرده‌اند و بین این دو خلط نموده‌اند در حالی که خیلی بین این دو معنا فرق وجود دارد.

معنای آیه بنابر قول به سببیت

اگر «باء» سببیت باشد یعنی به سبب اینکه خداوند تبارك و تعالی حق است، به سبب اینکه «يحي الموتى»، به سبب اینکه «أنه علي كل شيء قدير»، به سبب اینها، خدا انسان را از «نطفه» به «علقه» از «علقه» به «مضغه» از «مضغه» به «عظام» و تا آخر رسانده.

به عبارت دیگر، یعنی چون خدا حق است این سبب می‌شود بر اینکه خدا انسان را اینطور بیافریند، چون خدا «يحي الموتى» است این سبب می‌شود انسان را در این مراحل قرار دهد، چون خدا «علي كل شيء قدير» است در این دو مورد هم قدرت دارد که انسان را اینطور بیافریند، نبات را هم از ارض «هامده» درآورد، پس اگر «باء» «باء سببیت» باشد اینطور معنا می‌شود.

معنای آیه بنابر قول به غایت

و اگر «باء» نتیجه باشد، (البته در ادبیات از آن به باء غایت تعبیر می‌کنند) یا باء غایت باشد این است که خداوند متعال می‌فرماید: ما شما را اینطور آفریدیم، نبات هم اینطور از زمین بیرون آوردیم «لتعلم»، یعنی يك تقدیر لازم است، «ذلک لتعلم أن الله هو الحق» غایت اینها این است که شما علم پیدا کنید که خدا حق است، «تعلم أن الله يحي الموتى» و «تعلم أن الله علي كل شيء قدير».

پس دو احتمال در کلمه ای «باء» وجود دارد (از نظر عددي برای کلمه ای «باء» ابن هشام در مغني اللبيب، 14 معنا ذکر

می‌کند) و کلمه ای «باء»، هم در سببیت و هم در غایت و نتیجه استعمال شده و اینطور نیست که «باء غایت و نتیجه» مجازی باشد یا استعمال آن حتی کم باشد.

سببیت «باء» بنابر دیدگاه صاحب تفسیر المیزان و برخی دیگر از مفسرین

بررسی عبارات مرحوم علامه طباطبائی (قدس سره) گذشت و ایشان اصرار دارند که «باء» در آیه شریفه، باء سببیت است. و می‌فرمایند: به سبب «أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» و بسبب «أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْمَوْتَى» و بسبب «أَنَّ اللَّهَ عَلِيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» باء را باء سببیت می‌گیرند و بعد يك استفاده‌ی خیلی لطیفی هم برای اثبات حشر دارند و می‌گویند خود حق بودن خدا، یکی از ادله‌ی قیامت است که آن را توضیح می‌دهند.

و قُرْطُبِي در «الجامع لاحكام القرآن» می‌گوید: «بأنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» را به «لأنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» معنا می‌کند و تعلیل می‌گیرد که همان سببیت است.^[1]

آلوسی در «روح المعانی» این چنین بیان می‌کند: «ای ما ذکر من الصنع البديع حاصل به سبب أنه تعالی هو الحق، وحده في ذاته و صفاته و افعاله»^[2]، مشارالیه «ذلك» را همان دو صنع خدا در خلقت می‌گیرد و می‌گوید به سبب اینکه خداوند متعال در ذاتش، در صفاتش و در افعالش حق است لذا اینها را خلق کرده.

زمخشری در کشاف می‌گوید: «ذلك الذي ذكرنا من خلق بنی آدم و إحياء الأرض، مع ما في تضاعيف ذلك من أصناف الحكم و اللطائف، حاصل بهذا و هو السبب في حصوله».^[3]

نتیجه بودن «باء» بنابر دیدگاه صاحب تفسیر کبیر طبرانی و برخی دیگر از مفسرین

اما تفسیر طبرانی که مربوط به قرن سوم و چهارم است (متولد 260 و متوفای 360 که صد سال عمر کرده)، «باء» در آیه شریفه را «باء» نتیجه گرفته و می‌گوید: «ذلك الذي وصفناه من تعريف الخلق علي هذه الاحوال في احياء الأرض الميتة لتعلم و تقرؤا بأنَّ اللَّهَ» اینکه ما خلقت را اینطور قرار دادیم برای این است که شما بدانید خدا حق است و حق را معنا می‌کند «هو لمستحق لصفات التعظيم و هو الاله الواحد الذي يقدر علي كل شيء و أنه يحيي الموتى و يدلکم علي أنه يحيي الموتى» بدانید که خدا محیی موتی است، طبق معنای «باء» که برای غایت و نتیجه باشد، لازم است در کلام تقدیری گرفته شود، «و ذلك لتعلم أنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ، لتعلم أنه يحيي الموتى كما أحياكم ابتداءً و أنه علي كل شيء قدير»

و از کسانی که «باء» را به معنای غایت و نتیجه گرفته است، مرحوم شوکانی در فتح القدیر که شیعه است می‌فرماید: «لما ذكر - يعني ذكر خدای تبارک و تعالی - افتقار الموجودات إليه سبحانه و تسخيرها على وفق إرادته و اقتداره»، خدا بر وفق اراده‌ی خودش، انسان را «نطفه» و بعد «علقه» و بعد «مضغه» قرار داد، «بعد ذلك هذه المقالات، و هي إثبات أنه سبحانه الحق» می‌خواهد بگوید اینها سبب است بر اینکه شما به این نتیجه برسید که خدا حق است «و أنه المتفرد بإحياء الموتى، و أنه قادر على كل شيء من الأشياء».^[4]

و مرحوم شیخ طوسی نیز در تبیان می‌فرماید: «يقول الله تعالى ان الذي ذكرناه انما دللنا به لتعلم «أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» و انه الواحد الذي لا يستحق العبادة سواه، و من اعتقده كذلك»^[5] در ادامه ایشان يك بیان خیلی لطیفی در فرق میان حق و عدل مطرح می‌کنند.

پس هم در تفاسیر شیعه و هم در تفاسیر اهل سنت يك گروه آمدند «باء» را باء سببیت و گروه دیگر «باء» را باء غایت و نتیجه گرفتند.

حرف «باء» به معنای نتیجه بنابر نظریه مختار

اولین مسئله‌ای که مطرح می‌شود این است که اگر «باء» به معنای غایت باشد به تقدیر نیاز دارد و تقدیر برخلاف اصل است و اصل عدم تقدیر است در حالی که باء سببیت نیاز به تقدیر ندارد، «ذلك بسبب أن الله یا لأن الله هو الحق، یا لأن الله یحي الموتی»

در پاسخ باید گفت: وقتی که قرینه بر تقدیر وجود دارد دیگر مجالی برای جریان اتصاله عدم التقدير نیست و اتصاله عدم التقدير در جایی می‌آید که قرائنی در مقابل آن نباشد و در اینجا قرینه بر تقدیر وجود دارد. توضیح مطلب:

الف). مناسبت حکم و موضوع قرینه بر معنای نتیجه و غایت

قرینه‌ی بر تقدیر، قرینه مناسبت حکم و موضوع است و آن این است که خداوند تبارک و تعالی اینها را اول بیان می‌کند و بعد می‌خواهد از این طریق، مردم را متوجه ذات خودش کند که ذات خدا ذات باطلی نیست و ذات حق است و متوجه قدرت خودش کند که «یحي الموتی» است و متوجه توسعه‌ی قدرت کند که «علي كل شيء قدير» است.

اما بر اساس سببیت، وقتی خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ... ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى» این سبب باید پیش مخاطب مفروض باشد، در حالی که فرض این است که مخاطب از این سبب چیزی را نمی‌داند.

و در فقه و اصول علما زیاد می‌گویند: اگر يك تعليلي آورده شد قانون تخاطب اقتضا می‌کند این تعلیل در نزد مخاطب روشن باشد، مثلاً: اگر کسی گفت: «لأأكل الرمان لانه حامض» اگر مخاطب نداند که رمان حامض است و یا قبول نداشته باشد که حامض بودن سببیت دارد دیگر مجالی برای آوردن تعلیل وجود ندارد، و در اینجا نیز روشن نیست زیرا مشرکین آن زمان می‌گویند «أین الله»، «أین حقیقت خدا»؟

البته چون برای فلاسفه، اینها مسلم است لذا همیشه می‌خواهند از راه برهان لمّی وارد شوند و بگویند: چون خدا حق است چون خدا «یحي الموتی» است، پس اینها باید این مراتب را داشته باشند.

در حالی که ظاهر آیه و قرینه مناسبت حکم و موضوع يك برهان إني است خداوند متعال می‌فرماید: شما اینها را نگاه کنید از اینها پی ببرید به اینکه ذات من حق است و باطل نیست، یعنی اینکه من آمدم مرحله به مرحله کردم این «هذا عين الحق» است، این مرحله باطلی نیست و هر کدام حکمتی هم دارد.

خداوند متعال می‌توانست انسان را دفعهً بیافریند، مگر در قضیه حضرت عیسی (علیه السلام)، ایشان مگر چقدر در شکم حضرت مریم (سلام الله علیها) بود؟ آنجا که مسئله‌ی «أقل الحمل و اقصى الحمل» مطرح نبوده، خداوند متعال قدرت دارد که «دفعهً واحده» این انسان را بیافریند، اصلاً قدرت دارد در بیرون رحم بیافریند، مگر آدم را از تراب نیافرید، آنجا رحمی و جنینی وجود نداشت.

در عصر امروز هم از سلول‌های بنیادی در بحث استنساخ و شبیه سازی، يك سلول را از انسان می‌گیرند و در يك دستگاهی رشد می‌دهند، حالا شبیه رحم است. خدا قدرت بر اینها را دارد ولی می‌فرماید: آنچه باید باشد به این ترتیب باید باشد حالا این از جهت تربیتی، از جهت حقوقی و از جهات مختلف چه فلسفه‌ای دارد؟ انصافاً همین مراحل خلقت انسان صرف نظر از جهات تکوینی، چقدر نکات تربیتی و اخلاقی و حقوقی دارد.

پس اگر «با» در آیه شریفه به معنای سببیت باشد با قطع نظر از اینکه خلاف ظاهر است این است که «أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» و «أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْمَوْتَى» مفروض در ذهن مخاطب نیست و حال آنکه در سببیت، سبب باید برای مخاطب روشن باشد و در زمان نزول آیه، مخاطب مشرک بوده و قبول ندارد که خداوند متعال حق است با این وجود خداوند متعال بگوید من اینها را انجام دادم به سبب اینکه من حَقِّم، این موجب اقناع خصم نمی‌شود اما طبق معنای تعجب، خدا می‌خواهد دست مشرک را بگیرد و می‌گوید به خلقت خودت نگاه کن، به اینکه نبات را از زمین چطور بیرون می‌آوریم نگاه کن، پس بدان آن الهی که «یَفْعَلُ» اینها را، حق است، پس بدان آن خداوندی که قدرت دارد بر اینکه يك انسانی که نبوده، به وجود می‌آورد می‌تواند این انسانی هم که می‌میرد دوباره به وجود بیاورد.

ب). جمله «بَانَ اللَّهُ يَحْيِي الْمَوْتَى» قرینه بر معنای نتیجه و غایت

همچنین بنابر نظریه سببیت، آیه شریفه «بَانَ اللَّهُ يَحْيِي الْمَوْتَى»، چطور می‌تواند سبب برای این مراحل خلقت انسان قرار بگیرد؟ اصلاً معنا ندارد زیرا وقتی گفته می‌شود: اینکه خداوند این مراحل از خلقت را دارد چون خداوند «يَحْيِي الْمَوْتَى» است نتیجه این است که در معنای «موتی» تصرف شود و گفته شود، «خاک» موتی، «نطفه» موتی و زمین «هامدة» نیز موتی است در حالی که این عرفیت ندارد و در اینجا قرینه‌ای وجود ندارد که «خاک» موتی است و نیاز به تجوُّز دارد. بلکه عکس آن معنا دارد و می‌توان گفت: چون خدا شما را که هیچی نبودید خلق کرد و حضرت آدم را از تُراب به وجود آورد و شما را از «نطفه»، «علقه»، «مضغه» حضرت آدم آفرید، حالا که اینطور است اگر شما مُردید به طریق اولی خداوند متعال می‌تواند شما را احیاء کند.

به عبارت دیگر، خداوند می‌فرماید: اگر خدا شما را از هیچ آفرید، اگر از زمین خشک، این نبات سبز با این طراوت را بیرون آورد به خاطر این است که بدانید که خداوند متعال، محی الموتی است، بدانید که خداوند متعال بر همه چیز قادر است.

پس آنچه از آیات استظهار می‌شود و ظهور در آن دارد این است که خداوند متعال می‌فرماید: این مراحل تطور را دقت کن، در تمام این مراحل یک حکمتی وجود دارد، «خلقناکم»، «چهل روز» «نطفه»، «چهل روز» «علقه»، «چهل روز» «مضغه»، بعد «مخلقه» و غیر «مخلقه»، سپس «نخرجکم طفلاً»، بعد هم سه مرحله «طفل»، «بلوغ» و «ارذل العمر» را قرار دادیم، از انجام این مراحل از خلقت، معلوم می‌شود آن خدایی که آفریده‌ی اینهاست باید حق باشد، آنکه این کارها را انجام داده، به طریق اولی می‌تواند انسان مُرده را دوباره احیا کند، آنکه بر اینها قدرت دارد «علي كل شيءٍ قدير است».

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] □ «بَانَ اللَّهُ هُوَ الْحَقُّ» أَي لَانَ اللَّهُ هُوَ الْحَقُّ. و- قال: و- يجوز أن يكون "ذَلِكَ" نصباً، أي فعل الله ذلك بأنه هو الحق»

الجامع لأحكام القرآن، ج 12، 15.

[2] □ « ذَلِكْ بَانَ اللَّهُ هُوَ الْحَقُّ كَلَامٌ مُسْتَأْنَفٌ جِيءَ بِهِ إِثْرَ تَحْقِيقِ حَقِيقَةِ الْبُعْثِ وَإِقَامَةِ الْبِرْهَانِ عَلَيْهِ عَلَى أَمِّ وَجْهِ لِبَيَانِ أَنَّ مَا ذَكَرَ مِنْ خَلْقِ الْإِنْسَانِ عَلَى أَطْوَارٍ مُخْتَلِفَةٍ وَتَصْرِيفِهِ فِي أَحْوَالٍ مُتَبَايِنَةٍ وَإِحْيَاءِ الْأَرْضِ بَعْدَ مَوْتِهَا الْكَاشَفِ عَنْ حَقِيقَةِ ذَلِكَ مِنْ آثَارِ أُلُوهِيَّتِهِ

تعالى و أحكام شؤونه الذاتية و الوصفية و الفعلية و أن ما ينكرونه من إتيان الساعة و البعث من أسباب تلك الآثار العجيبة المألومة لهم و مبادئ صدورها عنه تعالى، و فيه من الإيذان بقوة الدليل و أصالة المدلول في التحقق و إظهار بطلان إنكاره ما لا يخفى فإن إنكار تحقق السبب مع الجزم بتحقيق المسبب مما يقضي ببطلانه بديهية العقول فذلك إشارة إلى خلق الإنسان على أطوار مختلفة و ما معه و الأفراد باعتبار المذكور و ما فيه من معنى البعد للإيذان ببعد منزلته في الكمال و هو مبتدأ خبره الجار و المجرور، و المراد بالحق هو الثابت الذي يحق ثبوته لا محالة لكونه لذاته لا الثابت مطلقا فوجه الحصر ظاهر أي ما ذكر من الصنع البديع حاصل بسبب أنه تعالى هو الحق وحده في ذاته و صفاته و أفعاله المحقق لما سواه من الأشياء» روح المعاني في تفسير القرآن العظيم ج9، 115.

[3] □ «أي: ذلك الذي ذكرنا من خلق بني آدم و إحياء الأرض، مع ما في تضاعيف ذلك من أصناف الحكم و اللطائف، حاصل بهذا و هو السبب في حصوله، و لولاه لم يتصور كونه، و هو بَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ أَيْ الثَّابِتُ الموجود، و أنه قادر على إحياء الموتى و على كل مقدور، و أنه حكيم لا يخلف ميعاده، و قد وعد الساعة و البعث، فلا بد أن يفي بما وعد»، الكشف عن حقائق غوامض التنزيل، ج3، 145.

[4] □ «و جملة ذلك بَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ مستأنفة. لما ذكر افتقار الموجودات إليه سبحانه و تسخيرها على وفق إرادته و اقتداره، قال بعد ذلك هذه المقالات، و هي إثبات أنه سبحانه الحق، و أنه المتفرد بإحياء الموتى، و أنه قادر على كل شيء من الأشياء» فتح القدير، ج3، 517.

[5] □ «يقول الله تعالى ان الذي ذكرناه انما دللنا به لتعلم ان «اللَّهُ هُوَ الْحَقُّ» و انه الواحد الذي لا يستحق العبادة سواه، و من اعتقده كذلك، فمعتقده على ما هو به، و هو محق، و الحق هو ما كان معتقده على ما أعتقده» التبيان في تفسير القرآن، ج7، 293.